

سبزه) روشن شد که تبادر عند العالم و عند اهل لسان، علامت شناخت معنای حقیقی در عرف ایشان است و لذا به وسیله تبادر نمی توان گفت این لفظ حقیقت عند العرف فی الايام السابقة است بلکه آنچه از تبادر استفاده می شود آن است که این لفظ در زمان تبادر، عند العرف حقیقت در آن معنی است (حقیقت عرفیه).

حال آیا راهی داریم که بتوانیم از «تبادر فی زمان التبادر» به حقیقت عرفیه در زمانی قبل از آن برسیم.

توجه شود که در تبادر عند العالم، زمان تبادر، زمان عالم است ولی درباره تبادر عند اهل اللسان ممکن است ما با تحقیق در کلمات یک گروه که در ایام سابقه می زیسته اند، تبادر معنی از لفظ را نزد آنها دریابیم. پس «تبادر عند اهل اللسان» هم زمان با همان اهل لسان است و نه الزاماً با زمان متکلم.

در هر حال بابت سوال اصلی، مرحوم خوئی می نویسد:

«ثم لا يخفى ان تبادر المعنى من نفس اللفظ من دون قرينة لا يثبت به إلا وضع اللفظ لذلك المعنى، و كون استعماله فيه حقيقياً في زمان تبادره منه و اما وضعه لذلك المعنى في زمان سابق عليه فلا يثبت بالتبادر المتأخر، فلا بد في إثبات ذلك من التشبث بالاستصحاب القهقري الثابت حجته في خصوص باب الظهورات بقيام السيرة العقلية و بناء أهل المحاوره عليه، فانهم يتمسكون بذلك الاستصحاب في موارد الحاجة ما لم تقم حجة أقوى على خلافه، بل على ذلك الأصل تدور استنباط الأحكام الشرعية من الألفاظ الواردة في الكتاب و السنة، ضرورة انه لو لا اعتباره لا يثبت لنا ان هذه الألفاظ كانت ظاهرة في تلك الأزمنة في المعاني التي هي ظاهرة فيها في زماننا، و لكن ببركة ذلك الاستصحاب نثبت ظهورها فيها في تلك الأزمنة أيضاً ما لم تثبت قرينة على خلافها»^۱

توضیح:

۱) برای اینکه ثابت کنیم معنایی که در زمان تبادر، حقیقت است، در قبل از آن زمان هم حقیقت است، به استصحاب قهقري متشبث می شویم.

۲) استصحاب قهقري در باب ظهورات حجت است به سبب سیره عقلايي و بناء اهل محاوره.

۳) چراکه اهل محاوره، به این استصحاب در موارد حاجت تمسک می کنند (اگر حجت اقوایی نباشد)

۴) بلکه اگر این استصحاب نباشد، اصلاً احکام شرعیه را نمی شود استنباط کرد چراکه نمی توانیم بگوئیم آنچه امروز برای ما ظاهر است، در آن روزگار هم ظاهر بوده است.

۵) در توضیح کلام مرحوم خوئی می توان اضافه کرد:

«و هذا الاستصحاب و ان كان على خلاف الاستصحابات الثابتة من الشارع لأن ملاكها اليقين السابق و الشك اللاحق، على العكس في هذا الاستصحاب لأن الشك سابق و اليقين لاحق و بهذا الاعتبار سمي بالقهقري، فلا يكون مشمولاً لأدلة الاستصحاب، لكنه ثابت ببناء العقلاء عليه في باب الوضع و الظهور، و لولاه لما قام لاستنباط الأحكام الشرعية من النصوص أساس، إذ ظهورها في معنی في زماننا لا يكون دليلاً على الحكم ما لم يثبت ظهورها فيه في زمان الاستعمال، و لا مثبت لذلك سوى هذا الاستصحاب، فعلى ثبوته تدور رحي الاستنباط.»^۲

۱. محاضرات فی الأصول، ج ۱ ص ۱۱۵

۲. منتقى الأصول، ج ۱ ص ۱۷۶

ما می‌گوییم :

(۱) از آنچه خواندیم معلوم شد که مرحوم خوبی استصحاب قهقری را حجت نمی‌دانند و اگر آن را در باب ظهورات پذیرفته‌اند، از باب سیره عقلائیة در ظهورات است.

(۲) لکن در این باره گفتنی است: ما اگر معنای امروزین کلام را، همان معنی کلام در سابق ایام می‌دانیم، از باب اطمینان است، اطمینانی که از پیوستگی عبارات کتاب‌های فقهی و غیر فقهی به دست آمده است. به این معنی که در طول ۱۴۰۰ سال، پیوسته نویسندگان مطالبی را نوشته‌اند و همان چه امروز ما می‌فهمیم را فهمیده‌اند. والشاهد علی ذلک آنکه در جایی که زبانی پیوستگی خود را از دست بدهد، عقلا سیره‌ای دالّ بر استصحاب قهقری ندارند. بلکه اگر شک کنند، هرگز معنای امروزین را از کلام سابق استفاده نمی‌کنند و حتی در زبان‌های پیوسته، اگر چیزی که اطمینان‌ناشی از پیوستگی را از بین ببرد (مثلاً قول یک زبان‌شناس خبره)، پدید آید، معنای امروزین یک واژه را، به استعمالات سابق آن لفظ سرایت نمی‌دهند.

همچنین اطمینان مذکور ممکن است از راهی دیگر حاصل شود که از سیدنا الاستاذ آیه‌الله شبیری زنجانی منقول است: که اگر متون بسیاری از روزگاری در دسترس بود، که اگر آنها را مطابق با معنای امروزین الفاظ معنی کنیم، همگی صحیح معنی می‌شوند و با مشکلی مواجه نمی‌شوند، در این صورت اطمینان پیدا می‌کنیم که این لفظ، آن روز هم همین معنی را داشته است.

(۳) پس اگر در جایی اطمینان نبود: اگر در آینده استصحاب قهقری را حجت شرعی دانستیم که امر سهل است و الا طریقی برای فهم معنای حقیقی در زمان قبل از تبادر نداریم.

چهارده) همان بحثی که در مورد زمان گفتیم در مورد عرف‌های متعدد هم مطرح است. به این معنی که اگر تبادر در عرف خاصی حاصل شد، نمی‌توان به وسیله آن به معنای حقیقی در عرف عام واصل شد.

پانزده) برخی نوشته اند همانطور که تبادر علامت حقیقت است، عدم تبادر هم علامت مجاز است و این قول مشهور است.^۱

طبیعتاً این قول کامل نیست چراکه:

در مشترک لفظی هر دو معنی حقیقت هستند و چون تبادر به معنای انسباق به ذهن است، بدون قرینه معینه هیچ کدام از دو معنی منسب الی الذهن نیست (و اگر یکی منسب است، حتماً قرینه شهرت در آنجا بوده است). پس هر دو حقیقت هستند و «عدم التبادر» هم دارند.

اما مرحوم میرزای قمی^۲ و صاحب فصول^۳ از این قول دست کشیده و «تبادر الغیر» را علامت مجاز دانسته اند به این بیان که اگر از لفظی همراه با قرینه، معنایی را فهمیده اید ولی نمی دانید این فهم، مستند به قرینه است یا مستند به قرینه نیست، در این هنگام وقتی به ذات لفظ توجه کردید و معنایی دیگر برای شما متبادر شد، می فهمید این معنی، معنای حقیقی نیست.

تا کنون گفتیم :

۱. تبادر عند العالم و عند اهل محاوره، هر دو علامت حقیقت هستند.
۲. اگر تبادر عند العالم علامت نداشته باشد، تبادر عند اهل محاوره هم علامت ندارد.
۳. اشکال دور قابل جواب است.
۴. تبادری علامت حقیقت است که از حاق لفظ باشد.
۵. لفظ برای معنایی حقیقت است، که در همان محیط و همان هنگام تبادر حاصل شده باشد.
۶. برای احراز اینکه تبادر از حاق لفظ است، نمی توان به اصل عدم قرینه تمسک کرد (مگر اینکه در آینده ثابت کنیم اصل عدم قرینه می تواند در کشف حقیقت مراد هم جاری شود).
۷. تبادر الغیر علامت مجاز است.
۸. البته توجه شود که هر چه متبادر است، حقیقت است ولی هر چه حقیقت است، متبادر نیست. کما اینکه هر جا تبادر الغیر است، مجاز است ولی هر جا مجاز است لازم نیست تبادر الغیر باشد. [مثل جایی که لفظی مشترک، در معنای مجازی به کار رود که در آن صورت معانی مشترک متبادر نمی شوند چراکه قرینه معینه ندارند ولی با این حال لفظ در معنای مجازی استعمال شده است.]

۱. حاشیه الکفایه، مشکینی، ج ۱ ص ۱۲۷

۲. قوانین الاصول، ج ۱ ص ۵۶

۳. الفصول الغریبه، ص ۳۲

